



پیش‌تاز

سرمایه

ف.م. جوانشیر • 02-06-1405 • زمان مطالعه: ۵۹ دقیقه • اقتصاد

فهرست

موضوع بحث ... ۳

اساس سرمایه‌داری روی این راز نهاده شده است. ... ۱۱

تضادهای فرمول عام سرمایه ... ۱۴

توضیحات

در بخش قبل [۱]، تئوری ارزش کارپایه مارکسی توضیح داده شد و مقابل نظریه‌های شبه‌علمی موازی از آن دفاع شد. در این بخش، به سرمایه پرداخته می‌شود. او پیش از تعریف سرمایه، ابتدا توضیح می‌دهد سرمایه چه نیست و با معرفی و پیوند دادن آن به اضافه ارزش، راه را برای تعریف دقیق و علمی سرمایه باز می‌کند.

معرفی نویسنده و درس‌گفتارهای کاپیتال

این سری مقالات، بخش‌هایی از درس‌گفتارهای کاپیتال نوشته فرج‌الله میزانی معروف به ف. م. جوانشیر است. فرج‌الله میزانی عضو باسابقه و بلندبالای حزب توده بود که در جریان یورش دوم به حزب در اردیبهشت ۶۲ دستگیر و نهایتاً در شهریور ۶۷ ناجوانمردانه توسط جمهوری اسلامی اعدام شد.

در دوران زندان، او طی ۱۲۰ جلسه اقتصاد سیاسی و مشخصاً کاپیتال مارکس را آموزش می‌داد. این درس‌گفتارها در واقع مجموعه نوشته‌هایی است که او برای این جلسات آماده می‌کرد. نوشته‌هایی که سعی می‌کنند در عین توضیح کلیت و منطق سرمایه‌داری که ابتدا توسط مارکس به طور منسجم صورت‌بندی شده، آن را در بستر شرایط عینی ایران نشان دهد. درس‌های او همچنان بعد از گذشت چند دهه موضوعیت دارند.

ناگفته نماند که عمده مخاطبان او طلاب بودند، و با توجه به مخاطبانش و زمینه مذهبی ایران مخصوصاً در آن دوران، او سعی می‌کرد با آن‌ها با استفاده از ارجاعات مذهبی ارتباط بگیرد. کاری که امروز هم میان قشر مذهبی طبقه کارگر می‌تواند مفید باشد.

این درس‌گفتارها اخیراً به کوشش اکبر قنبری در سه جلد توسط «نشر نگاه معاصر» چاپ شده‌اند. لازم دیدیم که این دروس را منتشر کنیم چرا که باور داریم خواسته این مبارز شریف آموزش توده‌ها و دسترسی حداکثری آن‌ها به این مطالب بود. یاد و خاطره جوانشیر شهید گرامی باد.

یادآوری نویسنده

آنچه به خوانندگان تقدیم می‌شود کتاب تدوین‌شده‌ای نیست. یادداشت‌های شخصی است که این جانب همواره قبل از صحبت و بیان شفاهی آن‌ها را برای خودم تهیه می‌کنم تا زمینه بحث آماده باشد و بحث تا حد مقدور منظم‌تر انجام گیرد.

قصدم این بود که سر فرصت این یادداشت‌ها را واری و تدوین کرده به خوانندگان تقدیم کنم. ولی متأسفانه فرصت این کار نیست و حال که برخی از دوستان از روی نوار یا متن پیاده‌شده آن مطالب اقتصاد سیاسی را دنبال می‌کنند به همین یادداشت‌های شخصی و به همین صورت پراکنده و تصحیح‌نشده هم به گمانم می‌تواند سودمند باشد و به هر صورت کامل‌تر از متن پیاده‌شده نوارهاست.

هنوز از فکر تنظیم و تدوین یادداشت‌ها صرف نظر نکرده‌ام و خرسند خواهم شد اگر از خوانندگان محترم نظر انتقادی یا تکمیلی دریافت کنم و سرافراز خواهم بود اگر از توصیه‌های دوستانه علمی دریغ نمایند و از نقایص احتمالی یادداشت‌ها فقط به عنوان اینکه هنوز تدوین نشده آسان نگذرند و نظر و توصیه خود را تذکر دهند تا در تدوین احتمالی مورد استفاده قرار گیرد.

موضوع بحث

اثر بزرگ اقتصادی مارکس کاپیتال نام دارد. کاپیتال یعنی سرمایه. مارکس در این اثر بزرگ سه جلدی ماهیت سرمایه را کشف کرده و قوانین حرکت و تکامل آن را بررسی می‌کند.

بنابراین سرمایه، موضوع هر سه جلد این اثر است و تنها زمانی ممکن است یک تعریف دقیق و کامل و به اصطلاح جامع و مانع از سرمایه داده شود که بحث ما به حد کافی پیش رود و لااقل جوانب اصلی مسأله روشن شده باشد.

به عبارت دیگر به نسبتی که بحث ما پیش می‌رود و به نسبتی که جوانب موضوع دقیق‌تر بررسی می‌شود تعریف ما از سرمایه هم پیش خواهد رفت و کامل‌تر و دقیق‌تر خواهد شد.

امروز به عنوان آغاز بحث از سرمایه ما ساده‌ترین و کلی‌ترین تعریف را بیان کرده و کوشش می‌کنیم این مسأله را مطرح کنیم که به دنبال کشف چه رازی هستیم. اصطلاح راز که به کار بردم تصادفی و یا فقط یک لفظ خالی نیست، ما در واقع نیز به دنبال راز سرمایه و دیدن و نشان دادن چهره واقعی سرمایه‌ایم که مدافعان سرمایه‌داری با تدلیس ماشطه 1 در پی پنهان کردن آنند از آنجا که سرمایه چهره واقعی خود را به شدت می‌پوشاند و برای پنهان کردن هویت خود شیادانه از انواع شناسنامه‌های قبلی استفاده می‌کند. در اذهان عمومی تصورات نادرست زیادی درباره سرمایه که مارکس در کاپیتال مطرح کرده و آن را با دقت علمی نفی نموده است وجود دارد، و بسیاری از مردم عادی و حتی برخی از افراد دست‌اندرکار امور اقتصادی درباره معنا و مفهوم سرمایه و آنچه که مورد مخالفت مارکس و مارکسیست‌هاست دچار اشتباه می‌شوند. مداحان سرمایه هم آگاهانه به این اشتباه دامن زده و در خلط مبحث می‌کوشند.

پس برای اینکه حدود و ثغور موضوع بحث ما تعیین شود، ابتدا باید این اشتباه‌ها را برطرف کنیم و بگوییم که چه چیزی به غلط به نام سرمایه شناخته شده ولی در واقع سرمایه به معنایی که جامعه سرمایه‌داری از آن پدید می‌آید نیست.

نخستین تصور نادرستی که از سرمایه وجود دارد این است که سرمایه یعنی ثروت و سرمایه‌دار یعنی ثروتمند و دارا.

مسیر تحول و تکاملی جامعه بشری به ایجاد این تصور نادرست کمک کرده است زیرا برخی از عوارض بسیار منفی تمرکز ثروت بی‌حد و حساب در دست افراد محدود، در تمام طول تاریخ تقریباً به یکسان وجود داشته و بروز کرده است. فساد اخلاقی، اجتماعی، خودخواهی و خودپرستی، چسبیدن به جیفه دنیوی و به فراموشی سپردن همه معنویات ارجمند، همواره در طول تاریخ با ثروت غارتگرانه همراه بوده و با آنکه اشکال و شیوه‌های فساد اخلاقی و فلاکت‌های اجتماعی ناشی از تمرکز بی‌جای ثروت با زمان و مکان تفاوت می‌کرده اصل فساد و بی‌عفتی، اصل فلاکت اجتماعی اصل تقابل زشت فقر و ثروت و دور شدن طبقات دارا از فضیلت‌های انسانی همواره و همه جا وجود داشته و جزء تفکیک ناپذیر نظام‌های غارتگرانه اقتصادی و اجتماعی بوده است. از همین جاست که در میان مردم ما نفرتی عمیق و مقدس نسبت به تمرکز ثروت خارج از حد وجود دارد و حتی برخی از صوفیان و عرفای بزرگ ما راه افراط رفته و زهد غیر ضرور را فضیلت شمرده‌اند که مسلماً عکس العملی است در برابر دنیاپرستی و فساد اغنیا.

جامعه سرمایه‌داری امروز ما بدترین نظامی است که تاریخ بشری به خود دیده و سرمایه‌داران بزرگ زمان ما در فحشا و دزدی، خون‌ریزی، تجاوز به حقوق غیر و زیر پا گذاشتن ابتدایی‌ترین اصول اخلاقی دست همه جباران تاریخ را از پشت بسته‌اند و طبیعی است که در چنین محیطی خواه ناخواه این تصور در عده‌ای پدید آمده است که مطلب تازه‌ای وجود ندارد و با پیدایش سرمایه‌داری اتفاق تازه‌ای نیفتاده و مسأله همان مسأله قدیمی و باستانی مربوط به تمرکز ثروت است. کسانی که چنین تصویری از سرمایه دارند طبعاً با نظام سرمایه‌داری هم به همان معنا در همان حدود و به آن دلیل مخالف خواهند بود که همه انسان‌دوستان در طول تاریخ با مفساد و زیاده‌روی‌های ثروتمندان و قدرت‌مندان مخالفت کرده‌اند.

مدافعان و مداحان سرمایه‌داری امروزی با چنین تصویری از سرمایه مخالفتی ندارند و برعکس به ابقای این شبهه که سرمایه‌داری به معنای ثروتمندی است کمک هم می‌کنند زیرا:

اولاً: هیچ مصلح اجتماعی با اصل ثروتمند بودن جامعه یعنی ثروتمند بودن معقول همه مردم مخالفت نمی‌کرده و نمی‌کند. بلکه فساد و سوء استفاده از ثروت را بد می‌داند. مصلحین اجتماعی همواره در طول تاریخ در تلاش آن بوده‌اند که از طبیعت به بهترین وجهی استفاده شود تا در جامعه ثروتی پدید آید و فقر ریشه‌کن شود. بنابراین اگر سرمایه به معنای ثروت گرفته شود هیچ عاقلی با اصل آن مخالفت نخواهد کرد. بلکه دنبال وسیله‌ای خواهد گشت که با حفظ سرمایه و سرمایه‌داری راه‌های سوء استفاده از آن - یعنی عوارض احتمال جنبی آن - بسته شود. مداحان سرمایه هم درست همین را می‌خواهند. آن‌ها می‌گویند مفساد جامعه سرمایه‌داری فقط عوارض جنبی است و به قول معروف در میان هر گروهی آدم بد و خوب هست در میان سرمایه‌داران هم گاه افراد انگشت‌شماری آدم بد پیدا می‌شود. لذا باید اصل سرمایه‌داری را حفظ کرد و این عده انگشت‌شمار متخلف را هم ارشاد کرد و اگر نشدند مجازات نمود.

مدافعان سرمایه‌داری با یکی گرفتن ثروت و سرمایه، مارکس و مارکسیست‌ها را افراد عقده‌ای معرفی می‌کنند و مدعی‌اند که این‌ها چشم دیدن ثروت را ندارند و گویا منظور مارکس از نوشتن کاپیتال چیزی نیست جز خالی کردن عقده قلبی.

ثانیاً: دومین دلیل اینکه اشتباهی گرفتن ثروت به جای سرمایه مورد علاقه مدافعان سرمایه است، این است که نقطه مقابل ثروت فقر است و اگر مخالفت با سرمایه‌داری به معنای مخالفت با ثروت تلقی شود، خواه‌ناخواه مخالفان سرمایه مدافعان فقر خواهند بود.

بخش بزرگی از تبلیغات سرمایه‌داری درست متوجه بهره‌برداری از همین اشتباه است. مبلغین سرمایه، همان‌قدر که جامعه سرمایه‌داری را جامعه ثروت و رفاه عمومی می‌نامند، سوسیالیسم و کمونیسم را که نقطه مقابل سرمایه‌داری است جامعه فقر و کمبود دائم معرفی می‌کنند. هم‌اکنون ما در کشور خودمان شاهد این شعبده‌بازی هستیم. امپریالیست‌ها و بزرگ‌مالکان و کلان‌سرمایه‌داران عامل امپریالیسم از یک‌سو با انواع توطئه‌ها و دسیسه‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی برای جمهوری اسلامی ایران دشواری اقتصادی می‌آفرینند، و از سوی دیگر هر اقدام جمهوری اسلامی را برای مقابله با این توطئه‌گری کمونیستی می‌نامند. مثلاً اگر کمبودی پیش آید و جیره‌بندی کالایی ضرورت پیدا کند، می‌گویند جامعه ما کمونیستی شد که به قول معروف یک تیر است و دو نشان. هم از شانتاژ ضد کمونیستی که از رژیم منفور شاه به ارث رسیده برای هدف‌های شوم خود و تضعیف انقلاب بهره می‌گیرند و هم این فکر غلط را جا می‌اندازند که گویا در کشورهای سوسیالیستی همواره فقر حاکم است و همواره همه کالاها جیره‌بندی است و گویا طبق اصول مارکسیستی، همین‌طور هم باید باشد.

روشن است که این‌گونه تبلیغات سر تا پا متکی به تهمت و افتراست. مبارزه با نظام سرمایه‌داری به معنای استقرار فقر عمومی و یا آن‌طور که برخی گمان می‌کنند برای توزیع عادلانه فقر و نداری میان همه مردم نیست. برای ریشه‌کن کردن فقر، برای ثروتمند کردن جامعه و ایجاد ثروت و رفاه عمومی است.

جیره‌بندی کالاها نظم سوسیالیستی نیست. بلکه از اختراعات خود سرمایه‌داران است. آن‌ها هستند که از یک طرف جنگ و بحران و فلاکت می‌آفرینند و از سوی دیگر در چنین مواقعی کالاها را جیره‌بندی می‌کنند و این کار در آن کشورها از ده‌ها سال پیش از پیدایش سوسیالیسم پیدا شده است. در کشورهای سرمایه‌داری به ویژه در دو جنگ جهانی اول و دوم جیره‌بندی وسیع کالاها وجود داشت. در تمام دوران رژیم فاشیستی هیتلر در آلمان - یعنی سال‌های پیش از جنگ دوم و درست در زمان صلح و زمان شکوفایی اقتصادی آلمان فاشیستی جیره‌بندی کالاها عمومیت داشت. در حالی که در کشورهای سوسیالیستی فقط در سال‌های بسیار دشوار پس از انقلاب و سال‌های دشوارتر جنگ برای مدت کوتاهی جیره‌بندی ضرورت یافت و بلافاصله که اقتصاد کشور به راه افتاد جیره‌بندی از میان رفت و اینکه ده‌ها سال است که کالاهای مورد نیاز مردم آزادانه در مغازه‌ها عرضه می‌شود.

وظیفه اقتصاد سوسیالیستی ایجاد ثروت و رفاه عمومی است. هم‌اکنون در کشورهای سوسیالیستی شعار حکومت مرفه‌تر کردن مردم است و در عمل هم ثروت عمومی در این کشورها دائماً افزایش می‌یابد.

اکثریت قاطع خانواده‌های شهری و روستایی «بالای ۸۰ درصد» هم‌اکنون تلویزیون، یخچال، ماشین ظرفشویی و سایر وسایل زندگی متناسب با آن در اختیار دارند و کوشش می‌شود که توده مردم علاوه بر آپارتمان شهری باغ و ویلایی در خارج از شهر داشته باشند و این کار هم‌اکنون در حال اجراست. باری منظور از سرمایه - یا کاپیتال - که مارکس با دقت علمی به بررسی آن پرداخته نفس ثروت نیست و حتی تمرکز ثروت در دست عده معدود هم که خود یک بلای اجتماعی است نیست. مارکس یک نظام اقتصادی - اجتماعی جدیدی را بررسی می‌کند که در آن پول نقش غارتگرانه تازه‌ای به عهده گرفته که قبل از آن هرگز در تاریخ وجود نداشته است.

اشتباه مربوط به یکی گرفتن ثروت و سرمایه در نوشته‌های اسلامی به وسعت به چشم می‌خورد و اکثر نویسندگان اسلامی ثروت و ثروتمندان را خیلی راحت به جای سرمایه و سرمایه‌دار به کار می‌برند. در میان این نویسندگان عده قابل ملاحظه‌ای افراد با حسن نیتی هستند که می‌خواهند ثابت کنند که فساد «مترفین» و خودپرستی قارون‌ها امری مربوط به گذشته نیست. امروز هم ثروتمندان دوران نظیر قارونند و احکامی که در صدر اسلام و در کتاب و سنت علیه مترفین و قارون‌ها بوده امروز هم به قوت خود باقی است. اهمیت این نگرش روشن است. به شرط اینکه تفاوت ماهوی نظام سرمایه‌داری با مترفین و قارون‌ها فراموش نشود.

مارکس در این باره می‌گوید:

این انگیزه مطلق تمول، این شهرت شکار ارزش بین سرمایه‌دار و گنج‌ساز مشترک است. اما در حالی که گنج‌ساز فقط سرمایه‌دار دیوانه‌ای است، سرمایه‌دار گنج‌ساز عاقلی است.

قارون گنج می‌ساخت و پولش را جمع می‌کرد. آن روز میدانی برای به کار انداختن وسیله این گنج وجود نداشت. امروز اگر کسی چنین سرمایه‌ای را جمع کند دیوانه است. عاقل کسی است که پولش را به کار می‌اندازد و بر اثر آن گنج می‌سازد. اگر تفاوت ثروت و سرمایه و قوانین اقتصاد سرمایه‌داری شناخته نشود، نمی‌توان با سرمایه مبارزه کرد. بر هر نظامی فقط وقتی می‌توان فائق آمد که قوانینش کشف شده باشند.

دومین معنای متداول کلمه سرمایه عبارت است از وسایل کار پیشه‌ور. مثلاً یک کفاش یا یک خیاط به ابزار کار و مایه اندکی که برای خرید مواد خام و چرخاندن چرخ دکان خود در دست دارد سرمایه می‌گوید. شهید مظلوم بهشتی سرمایه را به همین معنا به کار برده و به هنگام تعریف سرمایه، دهقان بی‌چیز را مثال می‌زند که ابتدا سرمایه‌ای ندارد و مقدار کمی پنبه با دست می‌ریسد و تبدیل به نخ می‌کند. بعد عقل و ابتکار خود را به کار انداخته دوک نخ‌ریسی اختراع کرده و می‌سازد و مقدار بیشتری پنبه را نخ می‌کند. این دوک نخ‌ریسی در دست آن دهقان - به گفته بهشتی - سرمایه است.

نظیر همین مطلب را حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی بیان کرده و گاری برای یک باربر را سرمایه دانسته

است. به کار بردن سرمایه در این معنا سابقه طولانی دارد و قرن‌ها و قرن‌ها پیش از پیدایش سرمایه‌داری هم کلمه سرمایه به این معنا به کار می‌رفته است. اما با پیدایش سرمایه‌داری، کلمه سرمایه به معنای تازه‌ای به کار می‌رود. امروز سخن از تمرکز میلیاردها دلار در دست عده‌ای معدود و سلب مالکیت از پیشه‌وران و دهقانان و بدل کردن آن‌ها به مزدوران است. نباید معنای تازه سرمایه را که با سرمایه‌داری مربوط است با معنای قدیمی آن که به پیشه‌وری مربوط می‌شد یکی گرفت.

شهید بهشتی، به این دلیل سرمایه را به معنای وسایل کار پیشه‌ور و تولیدکننده کوچک به کار می‌برد که در واقع با سرمایه‌های بزرگ نظر موافق ندارد. او پیشنهاد می‌کند که: به هر کسی که وسایل کار ندارد، ابزار کار بدهند و وعده می‌دهد که در جامعه اسلامی ایران با اجرای برنامه ده ساله و اجرای اصول ۴۲ و ۴۹ قانون اساسی «تولید بالا می‌رود و مزدوری به صورت استثمار نیز برچیده می‌شود».²

طبیعی است که مارکس با سرمایه به معنای وسیله کار پیشه‌وران مخالف نیست و اصول ۴۲ و ۴۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم منافاتی با مارکسیسم ندارد. جنبش بزرگ مارکسیستی که در دنیا گسترش یافته علیه ابزار کار پیشه‌وران پدید نیامده و منظور مارکس از سرمایه - که برای تشریح و افشای آن کتاب کاپیتال را نوشته - به هیچ وجه ابزار کار و وسایل کار تولید کنندگان کوچک نیست و در واقع قضیه بر عکس است. مارکس از تولید کنندگان کوچک در برابر تهاجم غارتگرانه سرمایه دفاع می‌کند که در بحث امروزمان اشاره‌ای به آن خواهیم داشت.

سومین معنای سرمایه که به ویژه در سال‌های اخیر پیدا شده و کاربرد وسیع یافته عبارت است از وسایل تولید به طور اعم و ماشین آلات صنعتی و تکنیک مدرن به طور اخص و صرف نظر از اینکه مالکیت آن در دست چه کسانی بوده و مناسبات اجتماعی چگونه باشد.

در برخی از نوشته‌های اسلامی و از جمله در کتاب درآمدی بر اقتصاد اسلامی که از طرف دفتر مرکزی حوزه و دانشگاه تدوین و منتشر شده سرمایه به این معنا به کار رفته است.³

این معنای سرمایه هم منظور مارکس نیست. مارکس هوادار جدی کاربرد عالی‌ترین دستاوردهای علوم و فنون و بهترین ماشین آلات صنعتی است. انسان همواره برای تولید بهتر و بیشتر باید از ماشین و وسایل کار استفاده کند و این امر اختصاص به نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری ندارد. در جامعه سوسیالیستی هم می‌کوشند که از عالی‌ترین تکنولوژی و بهترین ماشین‌ها استفاده کنند.

بنابراین مخالفت با سرمایه‌داری به معنای مخالفت با تکنیک و ماشین نیست. مخالفت با سرمایه هم به معنای مخالفت با وسایل مدرن کار نیست. کسی که در جامعه سرمایه‌داری، سرمایه را به معنای وسایل کار به کار می‌برد دانسته یا ندانسته سرمایه را از زیر ضربه بیرون می‌کشد و این فکر را تلقین می‌کند که گویا مخالفت با سرمایه‌داری مخالفت با پیشرفت و وسایل تولید است.

اضافه کنیم که علم و صنعت و وسایل تولیدی که از کاربرد آن‌ها پدید می‌آید دو جنبه دارد. یکی جنبه فنی - مهندسی که موضوع علوم فنی است و دیگری جنبه اجتماعی - اقتصادی که موضوع علوم اجتماعی و از جمله و بخصوص موضوع اقتصاد سیاسی است.

مارکس در کاپیتال جنبه اجتماعی - اقتصادی وسایل تولید و به ویژه مناسبات تولیدی سرمایه‌داری را بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که وقتی انحصار مالکیت وسایل تولید در دست سرمایه‌داران قرار می‌گیرد چه بلایی بر سر جامعه می‌آید.

پس سرمایه‌ای که در کاپیتال مارکس مورد بررسی قرار گرفته یعنی سرمایه‌ای که اساس نظام سرمایه‌داری بر آن استوار است، به معنای عام وسایل تولید نیست بلکه به معنای مالکیت انحصاری وسایل تولید در دست طبقه سرمایه‌دار است. نباید با مخلوط کردن مسائل فنی با ماهیت اجتماعی سرمایه دسترسی به این ماهیت را دشوار کرد.

چهارمین معنای سرمایه که به طور وسیعی از طرف مدافعان سرمایه‌داری هم به کار برده می‌شود مالکیت به معنای اعم است. می‌گویند و ادعا می‌کنند که سرمایه‌داری یعنی دفاع از آزادی مالکیت و سوسیالیسم یعنی دشمنی با مالکیت و این مدعیان چنین جلوه می‌دهند که مخالفت با سرمایه‌داری یعنی مخالفت با اصل مالکیت و گویا مارکس هم کاپیتال را فقط برای این منظور نوشته است که مالکیت را نفی کند. اکثر نویسندگان اسلامی مطالب اقتصادی را با چنین دیدی بررسی می‌کنند. در نظر آن‌ها سرمایه‌داری یعنی احترام به مالکیت خصوصی و مارکسیسم یعنی دشمنی با مالکیت. در این میان باید حساب حضرات آیت‌الله محمد باقر صدر و عده دیگری از نویسندگان آگاه اسلامی را جدا کرد. آقای صدر تأکید می‌کنند که آزادی مالکیت در نظام سرمایه‌داری اموری «صوری» است و اکثریت مردم در جامعه سرمایه‌داری از مالکیت محرومند.

ولی به هر صورت سوء تفاهم وسیع است. سرمایه‌داری به معنای آزادی مالکیت گرفته می‌شود.

باید گفت که این تعبیر از سرمایه‌داری نیز تعبیر نادرستی است و کاپیتال مارکس برای دشمنی با مالکیت به طور اعم نوشته نشده است و برعکس مارکس سرمایه‌داری را به دلیل اینکه از توده مردم سلب مالکیت می‌کند مورد انتقاد قرار داده است. مارکس از مالکیت به طور کلی سخن نمی‌گوید از مالکیت سرمایه‌داری سخن می‌گوید که به معنای سلب مالکیت از توده مردم است.

مارکس در کاپیتال از مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی در برابر مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که بر غارت کار غیر مبتنی است دفاع می‌کند و در پایان جلد اول کاپیتال از بحث‌هایی که کرده این نتیجه را می‌گیرد که سرمایه‌داری عامل سلب مالکیت از تولیدکنندگان است.

او می‌نویسد:

سلب مالکیت از تولیدکنندگان مستقیم با بی‌رحمانه‌ترین وحشیگری‌ها و تحت تأثیر نگین‌ترین، کثیف‌ترین و مسکین‌ترین شهوات نفرت به او انجام گرفته است. مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی مالکیتی که می‌توان گفت شخصیت زحمتکش مستقل را با شرایط کارش پیوند می‌داد، به وسیله مالکیت خصوصی سرمایه‌داری که برپایه استثمار کار غیر ظاهراً آزاد قرار گرفته، بیرون رانده شده است. 4.

مارکس تأکید می‌کند:

مالکیت خصوصی سرمایه‌داری، مستلزم نابود ساختن مالکیت خصوصی است که بر پایه کار شخصی قرار گرفته است. 5.

و سرانجام مارکس آنجا که ضرورت عینی سرنگونی سرمایه‌داری را عالمانه پیش‌گویی می‌کند جمله زیر را به کار می‌برد:

ساعت مرگ مالکیت خصوصی سرمایه‌داری فرا می‌رسد. خلع یدکنندگان خلع ید می‌شوند.

ملاحظه می‌کنید که سخن از سرنگونی مالکیت نیست سخن از خلع ید از کسانی است که از مردم سلب مالکیت و خلع ید کرده‌اند.

مارکس در کاپیتال مالکیت را به طور اعم و یا حتی مالکیت خصوصی را به طور اعم محکوم نمی‌کند او مالکیت خصوصی سرمایه‌داری را محکوم می‌کند که مستلزم سلب مالکیت از تولیدکنندگان است.

آیت الله شهید محمد باقر صدر نیز در اقتصاد ما به همین نکات توجه دارد و می‌نویسد:

امروز دیگر داستان قوانین میان مصالح عمومی و انگیزه‌های ذاتی در سایه آزادی سیستم سرمایه‌داری بیشتر به یک سخریه شباهت دارد. 6.

در مسیر حیات اقتصادی جامعه سرمایه‌داری، آزادی مطلق تنها سلاح آماده و بُرنده‌ای است در دست نیرومندان. نیرومندان به وسیله آن درها را به روی خود می‌گشایند و برای رسیدن به عظمت و اندوختن ثروت راه خود را بر روی اجساد دیگران هموار می‌سازند. 7.

طبقه ضعیف جامعه در پیکار زندگی هرگونه ضمانتی را برای حفظ موجودیت و شخصیت خویش از دست می‌دهد. 8.

مؤسسات نیرومند تولیدی، مؤسسات دیگر را ورشکست کرده اساس آن‌ها را منهدم می‌سازند. 9.

معرفی کردن کاپیتال مارکس همچون کتابی علیه مالکیت و برای نفی مالکیت به طور کلی واقعیت و به

سود سرمایه‌داری است و برای همین هم است که مدافعان سرمایه‌داری می‌کوشند تفاوت ماهوی را که میان مالکیت خصوصی سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی مبتنی بر کار شخصی موجود است مخفی کنند و برای توصیف سرمایه و سرمایه‌داری چنان کلماتی به کار برند که گرگ و میش و غارتگر و غارت‌شده را در زیر یک چتر قرار دهد.

مثلاً اصطلاح بخش خصوصی از همین نوع تعبیرهاست که از طرف مداحان سرمایه مورد انواع سوء استفاده قرار می‌گیرد. البته بخش خصوصی در برابر بخش دولتی یا تعاونی اصطلاح غلطی نیست اما مداحان سرمایه این اصطلاح را طوری به کار می‌برند که در آن فلان پینه‌دوز گرسنه ناکجا آباد در کنار القانیان و جانشینانش یک بخش را تشکیل می‌دهند که همان به اصطلاح بخش خصوصی است، و بخش دولتی به عنوان یک بخش جداگانه دشمن هر دو معرفی می‌شود و چنان محیطی به وجود می‌آید که گویا مخالفت با سرمایه‌داری به معنای لخت کردن همه مردم و سلب مالکیت از همه مردم، ملی کردن خانه و زندگی مردم است.

طبیعی است که این نوع تصورات چنان‌که گفتیم از اساس نادرست است، اگر فرصتی بود درباره مالکیت بحثی داشتیم در این باره با تفصیل بیشتری سخن خواهیم گفت.

آخرین تعبیر و تعریف نادرستی که از سرمایه می‌شود و مانع درک درست نظر مارکس است، این است که سرمایه را در سرمایه تجاری خلاصه می‌کنند و سرمایه‌دار را با تاجر یکی می‌گیرند و از آنجا که تجارت کار بسیار پرسابقه‌ای است خصلت تازه و غارتگرانه سرمایه‌داری معاصر از دیده‌ها پنهان می‌ماند.

چنین خطایی در کشور ما و کشورهای نظیر ما که در آن هنوز سرمایه‌داری صنعتی رشد کافی نکرده و خاطره تجارت گذشته هنوز زنده است مشکل بیشتری در درک نظریه مارکس ایجاد می‌کند. به ویژه که تعداد کثیری فروشندگان و دکان‌داران جزء در سرتاسر کشور مشغول کارند و مداحان سرمایه چنین جلوه می‌دهند که منظور مارکس از سرمایه و سرمایه‌داری بررسی وضع همین دکان‌دار جزء و بقال سر گذر است. صرف نظر از اینکه نباید حساب کاسب جزء را با تاجر و واسطه‌های بزرگ و دلالتان سرمایه امپریالیستی به هم آمیخت، اصولاً تجارت در طول تاریخ را هم نباید با سرمایه‌داری که نظام تازه‌ای است به جای هم گرفت. یکی گرفتن سرمایه با سرمایه تجاری و عدم توجه به تفاوت تجارت دیروز و امروز نیز از اشتباهاتی است که اکثر نویسندگان اسلامی دچار آنند.

در حالی که اولاً: در اقتصاد سرمایه‌داری، سرمایه اصلی در بانک و صنعت متمرکز است و بخش بازرگانی جزء کوچکی از کل سرمایه جامعه سرمایه‌داری است که کلاً وابسته به سرمایه مالی و صنعتی بوده و کارگزار آن است.

ثانیاً: ماهیت بازرگانی در طول تاریخ تغییر کرده و تجارت امروزی کیفیت کاملاً نویی دارد.

مارکس بررسی سرمایه را از بررسی گردش کالا - یعنی از دوران تولید خُرده‌کالایی و بازرگانی شروع می‌کند زیرا:

گردش کالا سرآغاز سرمایه است. تولید کالاها و دوران رشدیافته کالاها یعنی بازرگانی تشکیل دهنده آن وسایل تاریخی هستند که سرمایه در میان آن به وجود می‌آید. 10

اما مارکس در اینجا نمی‌ماند. از اینجا آغاز می‌کند تا جلوتر برود و به سرمایه صنعتی برسد.

اینک که شبهات اصلی را کنار گذاشتیم، ببینیم منظور مارکس از سرمایه چیست. مارکس آن مبلغ پولی را سرمایه می‌نامد که ضمن گردش، اضافه ارزش به خود می‌افزاید و کمیت خود را بالا می‌برد و همین حرکت است که پول را به سرمایه تبدیل می‌کند.

پس ساده‌ترین تعریف سرمایه عبارت است از پولی که پول می‌زاید. پس گنج قارون با تمام عظمتی که داشت سرمایه به معنای امروزی نیست تا وقتی به صورت گنج و بی حرکت باقی بماند سرمایه نخواهد بود. اما مبلغی به مراتب کمتر از ارزش گنج قارون اگر به حرکت درآمده به کار افتد و در این گردش مبلغی بر خود بیفزاید سرمایه است. وقتی سرمایه‌داری ۹۰ میلیون تومان پول به کار می‌اندازد و با آن کالایی می‌خرد و سپس آن را به ۱۰۰ میلیون تومان می‌فروشد و ۱۰ میلیون تومان اضافه بر مبلغ پیش‌ریخته به دست می‌آورد، پول او به سرمایه بدل شده و ده میلیون تومان که او اضافه بر ارزش کالایی خود به دست آورده اضافه ارزشی است که نصیب او شده است.

رازی که ما به دنبال آن هستیم این است که این مبلغ اضافی یا اضافه ارزش از کجا پیدا می‌شود آیا خود پول واقعاً پول می‌زاید؟

اساس سرمایه‌داری روی این راز نهاده شده است.

برای بررسی مسأله به بازار کالا - که در بحث پیشین از آن سخن می‌گفتیم برمی‌گردیم. در آن بازار چنان‌که گفتیم، تولیدکنندگان در برابر هم ایستاده بودند و کالاهایی را که حاصل کار شخصی شان بود مبادله می‌کردند. دهقان گندم‌کار و پنبه‌کار، کفاش، پیراهن دوز، رنگرز، نساج، خیاط و انواع پیشه‌وران و کشاورزان در این بازار کالای خود را با هم مبادله می‌کردند و گفتیم که اگر بازار عادی باشد و عوامل جنبی نظم عادی آن را به هم نزنند کالاها بر مبنای ارزش خود مبادله می‌شوند و این ارزش برابر کار اجتماعاً لازم نهفته در کالا است در جریان تکامل مبادله پول پدید می‌آید چگونگی پیدایش پول و نقش پول خود موضوع جداگانه‌ای است که ما برای کوتاه کردن صحبت از آن می‌گذریم. امروز پول آن چنان در اقتصاد ریشه دوانده که بحث از آن عادی است. باری مبادله تکامل می‌یابد و تولیدکنندگان به جای اینکه کالاهای خود را مستقیماً با هم مبادله کنند هریک ابتدا کالای خود را با پول مبادله می‌کنند. یعنی می‌فروشند و سپس با این پول کالاهای مورد نیاز خود را می‌خرند. این کار هم نتیجه تکامل مبادله است و هم خود به گسترش و تکامل هرچه بیشتر مبادله کمک

می‌کند. تا وقتی پول نبود مبادله بسیار دشوار بود. هر تولیدکننده‌ای می‌بایست تولیدکننده دیگری را بیابد که کالای مورد نیاز او را در اختیار داشته و متقابلاً به کالایی که او آورده نیازمند باشد که البته کار آسانی نبود. اما از زمانی که پول پدید آمد کار مبادله آسان شد و گسترش یافت. اینکه دهقان گندم کار می‌تواند ابتدا گندم خود را بفروشد و بعد با پول آن کالای مورد نیازش را بخرد.

فرض می‌کنیم دهقان صبح با باری از گندم به بازار می‌آید، گندم را می‌فروشد و کالاهای مورد نیازش مثلاً پارچه می‌خرد و به ده برمی‌گردد. کار اقتصادی که او انجام داده چیست؟ اگر به نتیجه عملش بنگریم او گندم را با پارچه مبادله کرده است و فرمول عمل اقتصادی این دهقان عبارت است از: کالا - پول - کالا تبدیل کالای شماره یک یعنی گندم به پول و تبدیل پول به کالای شماره دو یعنی پارچه. در این فرمول پول فقط واسطه است. در معادله ارزش مبادله تغییری نمی‌دهد ارزش مبادله‌ای کالای شماره یک و کالای شماره دو و پول با هم برابر است و اگر پول را از فرمول برداریم به راحتی می‌توانیم بنویسیم. کالای یک - کالای دو و یا گندم - پارچه.

به عبارت دیگر دو کالا با ارزش‌های مصرف متفاوت ولی ارزش مبادله‌ای برابر با یکدیگر مبادله شده‌اند و هدف از این مبادله هم عبارت است از رفع احتیاج دهقان به پارچه و نساج به گندم و هر دو طرف مبادله هم مصرف‌کنندگان نهایی هستند. دهقان پارچه را برای این خریده که از آن لباس بدوزد و پیوشد و نساج برای این گندم خریده که از آن نان بپزد و بخورد.

با گسترش مبادله و افزایش و تشدید نقش پول یک نوع معامله و مبادله جدیدی در بازار پیدا می‌شود که اگرچه امروز به دلیل تکرار مداوم و بی‌شمار عادی به نظر می‌رسد، اما اگر به دقت به آن بنگریم به هیچ وجه عادی نیست. در این معامله جدید واسطه‌ای در بازار پیدا شده که کالاها را به قصد فروش می‌خرد و نه برای مصرف و رفع نیاز. او مثلاً مقداری گندم می‌خرد و سپس همین گندم را می‌فروشد. یعنی او ابتدا مبلغی پول را با گندم مبادله می‌کند و سپس همین گندم را با مبلغی پول مبادله می‌کند. فرمول عمل اقتصادی او عبارت است از پول-کالا-پول. البته او این عمل را در دو مرحله انجام داده یک بار پول را به کالا بدل کرده که فرمولش این است: پول - کالا و سپس همین کالا را به پول بدل کرده که فرمولش می‌شود کالا - پول و جمع دو حالت یا دو معامله همان است که گفتیم: پول-کالا-پول.

چرا چنین معامله‌ای انجام گرفته است؟ برای اینکه پول در مرحله دوم بیشتر است از پول در مرحله اول. واسطه ابتدا پول پیش‌ریخته تا در نهایت پول بیشتری به دست آورد.

اگر این دو عمل اقتصادی یعنی مبادله کالا به کالا و مبادله دوم کالا با واسطه‌گری پول را با هم مقایسه کنیم متوجه تفاوت‌های جدی آن دو می‌شویم.

چنان‌که گفتیم در آنجا دو طرف فرمول مبادله ارزش‌های مصرف متفاوت بود با ارزش‌های مبادله‌ای برابر. هدف از مبادله هم رفع نیاز مصرفی طرفین مبادله بود. اما در معامله جدید، دو طرف فرمول پول است یعنی

ارزش‌های مصرف متفاوتی وجود ندارد. چیزی با همان چیز معاوضه شده است. منتها با کمیت‌های متفاوت کسی پول داده و پول بیشتری به دست آورده است.

هدف از دو فرمول هم متفاوت است. هدف از مبادله کالا به کالا عبارت بود از رفع نیاز طرفین مبادله. دهقان که گندم فروخته و پارچه خریده به مصرف نهایی رسیده عمل مبادله‌ای او در همین جا پایان یافته است. یعنی او گندم را برای همیشه فروخته و پارچه را هم به طور نهایی و برای مصرف شخصی خریداری کرده و مبادله‌اش پایان یافته و او دیگر قادر به ادامه این مبادله نیست اما مصرف فرمول دوم یعنی خرید برای فروش: پیش ریختن پول برای به دست آوردن پول بیشتر، مصرف نهایی نیست و بنابراین پایان ناپذیر است. کسی که چیزی خریده تا آن را دوباره بفروشد می‌تواند این حرکت خود را تا بی‌نهایت ادامه دهد. و هر بار مبلغی اضافی به چنگ آورد. به عبارت دیگر وقتی پول به مثابه سرمایه یعنی پول زاینده پول - به گردش در می‌آید خود همین مبادله ارزش‌های نابرابر، خود گردش و حرکت سرمایه به قصد ارزش افزایی هدف و مقصود بالاصالة است.

برای من جای نهایت خرسندی بود که دیدم حضرت آیت الله محمدباقر صدر درست به همین نکات توجه داشته و آن را بیان کرده است. آقای صدر مراحل تکاملی مبادله را توضیح می‌دهد و مرحله تهاتری مبادلات را که کالا به کالا بود با مرحله بعدی که در آن پول پیدا شد از هم جدا کرده تأکید می‌کند که پیدایش پول و سپس پیدا شدن واسطه‌ها که کالا را برای مزدش می‌خرند نه برای رفع احتیاج. وضع کاملاً تازه‌ای پدید آورده که انواع ظلم‌ها و سرکشی‌ها را به دنبال می‌آورد.

آیت الله صدر می‌نویسند:

مبادله از وظیفه مصلحت آمیزی که در حیات اقتصادی داشت منحرف گشت. به این معنی که پول نخست واسطه بین تولید و مصرف بود ولی بعد واسطه بین تولید و اندوختن شد. 11

... پس از آنکه عصر پول آغاز شد پول بر بازرگانی مسلط شد و تولید و فروش راه جدیدی پیش گرفت. تا آنجا که مقصود از تولید و فروش اندوختن پول و توسعه ثروت گردید و نه برآوردن احتیاج. 12

پولی که به مثابه پول زاینده و برای تصاحب اضافه ارزش به کار افتاده سرمایه است و صاحب آن سرمایه‌دار و هدف سرمایه‌دار از انجام هر معامله‌ای به دست آوردن ارزش اضافی است و محرک او تملک روزافزون ارزش اضافی است. او می‌خواهد پول بیشتر و بیشتری به دست آورد و برای این خواست نهایی نیست. زیرا مبادله فقط به منظور به دست آوردن ارزش مصرف و برای رفع نیاز مصرفی است که نهایت دارد. مبادله برای به دست آوردن اضافه ارزش را نهایی نیست و به عبارت دیگر حرکت سرمایه نامحدود است. نباید گمان کرد که دویدن سرمایه‌دار به دنبال اضافه ارزش و تکرار بی‌نهایت معامله ارزش را نتیجه فساد اخلاقی اوست. نه! این امر از خاصیت کار اقتصادی او نتیجه می‌شود. سرمایه‌دار همین قدر که سرمایه خود را از گردش بازدارد و

همین قدر که مبادله‌ها و معامله‌ها را پایان بخشد، دیگر سرمایه‌دار نیست. صاحب مبلغی پول است که می‌تواند آن را به مصرف شخصی برساند و تمام کند او زمانی سرمایه‌دار است که پولش به مثابه سرمایه ارزش افزا در حال حرکت مداوم و زاد و ولد باشد.

از اینجا است که ارسطو دو نوع تملک را برابر هم قرار می‌دهد یکی را **اکنون‌میک** می‌نامد که هدف از آن تأمین زندگی است و بنا بر آن نمی‌تواند نامحدود باشد، مقدار معین و محدودی از ثروت برای تأمین زندگی کامروا کافی است. اما تملک نوع دوم که ارسطو آن را **خرماتیس‌تیک** یعنی فن پول درآوردن می‌نامد، برای رفع نیاز زندگی نیست بلکه هدف آن نفس پول درآوردن است. کار سرمایه‌دار در بازار خرماتیس‌تیک یعنی فن پول درآوردن است که پایانی ندارد. صندوق او را هیچ مبلغی پر نمی‌کند.

حرص او برای مطلق تمول، شهوت او برای کسب مال از نقش و ماهیت کارش ناشی می‌شود. او به عنوان سرمایه‌دار حاکم سرمایه نیست بلکه سرمایه حاکم اوست.

تضادهای فرمول عام سرمایه

فرمول پول ۱- کالا - پول ۲ که در آن پول ۲ < پول ۱ است، فرمول عام سرمایه است. یعنی ماهیت اصلی سرمایه در همین فرمول بیان می‌شود و مضمون آن در کل نظام سرمایه‌داری جاری و حاکم است.

این فرمول بیانگر آن شکلی از گردش پول و کالا است که در آن پول به سرمایه تبدیل می‌شود و محتوای آن به ظاهر ناقض همه قوانینی است که تاکنون درباره ماهیت کالا، ارزش مبادله، پول و گردش پول، کالا گفته‌ایم. در نظر اول اتفاق خاصی نیفتاده و تفاوت فرمول سرمایه با فرمول مبادله عادی کالایی است که در مبادله کالایی ابتدا کالا را می‌فروختند تا کالا بخرند اما در اینجا ابتدا می‌خرند تا بعد بفروشند اما در باطن چنین می‌نماید که قانون ارزش نقض شده و مبادله نابرابری انجام گرفته است. چگونه چنین چیزی ممکن است؟ ما ثابت کردیم که در بازار عادی، آنجا که میلیون‌ها میلیون‌ها تولیدکننده با یکدیگر در رابطه آزاد مبادله‌اند، کالاها فقط برابر ارزش آن‌ها مبادله می‌شوند. اما اینک می‌بینیم که کسانی پیدا شده‌اند که چیزی می‌خرند و سپس همان چیز را می‌فروشند و در این میان اضافه ارزشی کسب می‌کنند. آیا قانون ارزش واقعاً نقض شده است؟ این اضافه ارزش از کجا پدید آمده است؟

در برابر این پرسش نظریات گوناگون ابراز می‌شود:

یک. نخستین نظر از آن کسانی است که می‌گویند واسطه کالاها - تاجر - خودش تولیدکننده است و وقتی کالایی را می‌خرد و سپس می‌فروشد در این رابطه کار تولیدی انجام می‌دهد. از جمله او به حمل و نقل کالا از نقطه‌ای به نقطه‌ای، انبار کردن و حفظ آن، تحویل آن به مصرف‌کننده می‌پردازد و این‌ها کار تولیدی است و بر اثر همین کار تولیدی است که ارزش نویی پدید می‌آید که خود تاجر آفریننده و لذا صاحب آن است. بسیاری

از نویسندگان اسلامی و به ویژه عدّه قابل ملاحظه‌ای از فقها هوادار این نظریه‌اند و از آنجا که تجارت حلال در اسلام مشروع و سودمند است و در نوشته‌های اسلامی هم تجارت به معنای ادامه کار تولیدی تلقی می‌شود.

در چنین برداشتی یک جانب مثبت وجود دارد و آن اینکه اقتصاددانان و فقهای اسلامی واسطگی صاف و ساده را نمی‌پذیرند و تجارت را به شرطی قبول دارند که ادامه کار تولیدی باشد. معنی تجارت را به معنای مستقیم توزیع می‌گیرند و به شرطی آن را قبول دارند که ادامه تولید باشد.

چنانکه می‌دانیم تولید در واژه کارخانه و کارگاه و مزرعه به پایان نمی‌رسد. کالا را باید به دست مصرف‌کننده رسانید. توزیع به مثابه ادامه تولید و تکمیل تولید یک کار سودمند اقتصادی و ارزش افزاست.

از این نظر اختلافی میان نظر برخی از فقهای اسلامی با مارکسیسم وجود ندارد بلکه از نقاط مشترک ماست. دقت نظر برخی از فقهای اسلامی که به ویژه روی اهمیت کار تولیدی تأکید کرده‌اند بسیار ارزشمند است منتها در اینجا دو نکته را باید یادآوری کنیم. یکی در حاشیه و دیگری در اصل مطلب.

آنچه در حاشیه می‌خواهیم یادآوری کنیم این است که آن دسته از دانشمندان و فقهای اسلامی که اضافه ارزش بازرگانی را حاصل کار تولیدی بازرگان می‌دانند، در استدلال خود عملاً از تئوری ارزش-کار مایه می‌گیرند و کار و دقیق‌تر از آن کار تولیدی را ایجادکننده ارزش می‌دانند و گرنه چه دلیل داشت که بازرگان را به خاطر انجام کار تولیدی در کسب سود ذی حق بدانند.

اما عجیب است که همین دانشمندان وقتی از تئوری ارزش صحبت می‌شود، با تئوری ارزش کار مخالفت می‌کنند و در نتیجه در استدلال‌های خود دچار ناپیگیری می‌شوند: یک جا فقط برای اینکه با مارکسیسم مخالفت کرده باشند اصرار می‌کنند که ارزش کالا اصلاً ربطی به کار متبلور در آن ندارد و جای دیگر برای اینکه از تجار حمایت کنند، یک باره کار مولد را منشأ ایجاد ارزش دانسته و کار بازرگان را به دلیل مولد بودنش ارزش افزا معرفی می‌کنند. این بود یادآوری‌هایی در حاشیه و اما به اصل مطلب باید توجه داشت که:

اولاً: در تجارت سرمایه‌داری هدف از تجارت توزیع نیست. بلکه نقد کردن اضافه ارزش است. برخی کارهای مفید و تولیدی مربوط به توزیع از قبیل حمل و نقل و انبارداری معقول کالاها و غیره به خاطر توزیع واقعی کالا نیست، بلکه برای کسب سود است. بازرگان کالای خود را به مصرف‌کننده نمی‌رساند بلکه به مشتری که قادر به پرداخت بهای کالا باشد و اضافه ارزش را نقد کند می‌فروشد. بازرگان دنبال مصرف‌کننده نیازمند نیست، دنبال سود است. لذا کالا را به طور کاملاً غیر ضروری و فقط برای کسب سود بیشتر دست به دست می‌کند و از نقطه‌ای به نقطه‌ای می‌فرستد و یا مدت‌های مدید در انبار احتکار می‌کند که نه فقط ارزش افزا نیست بلکه تلف‌کننده ارزش است.

اما سرمایه‌دار از همین کارهای زیان بخش به حال جامعه که مزاحم توزیع سالم است سود می‌برد و

می‌کوشد این کارها را هم تولیدی و ارزش افزا قلمداد کند.

ثانیاً: تجارت، وابستگی به طور عمده از کارهایی نظیر حمل و نقل که حد معقول آن ادامه تولید است، جداست. واسطه معمولاً هیچ کاری روی کالا انجام نمی‌دهد. از یکی می‌خرد به دیگری می‌فروشد.

برخی گمان می‌کنند که وجود واسطه لازم است و به تسریع مبادله کمک می‌کند اما اگر به فرض ضرورت واسطه را هم بپذیریم، نمی‌توانیم آن را ارزش افزا بدانیم. مفید و لازم بودن غیر از ارزش افزایی است.

مثلاً دهقانی که گندم به بازار آورده و به واسطه فروخته، بر اثر وجود واسطه از این سرگردانی که خود دنبال مشتری بگردد نجات یافته است و خود این امر برای او مفید است اما ارزش گندم را بالا نمی‌برد. اگر بازار به درستی سازمان داده شود دهقانان می‌توانند بدون واسطه با مصرف کننده در تماس باشند. همچنین بسیاری از کارخانه‌ها شعبه فروش دارند و اصطلاح از تولید به مصرف یعنی مبادله بدون واسطه هم اکنون در جامعه ما به عنوان یک حسن و فضیلت اقتصادی - اجتماعی شناخته شده است. پس واسطه گری آن چنان که گاه ادعا می‌کنند سودمند نیست و به طریق اولی در هیچ شرایطی ارزش افزا نیست. این قسمت را هم ما در بررسی بخش بازرگانی با تفصیل بیشتری توضیح خواهیم داد.

آنچه در بحث کنونی با آن سر و کار داریم این است که عمل واسطگی، کار تولیدی نیست. ادامه تولید هم نیست. صاف و ساده یعنی خرید است برای فروش و به قصد کسب سود. کاری که هر روز میلیاردها بار در جهان امروز تکرار می‌شود. ما در کشور خودمان هر روز شاهد آن هستیم و درباره‌اش هر زن خانه‌داری بحث می‌کند. سود این واسطه از کجا می‌آید؟

دو. دومین نظریه در پاسخ این پرسش، نظریه گروهی از اقتصاددانان عامی گرای بورژوازی است. بنا بر این نظریه، در جریان بازرگانی هر دو طرف سود می‌برند. زیرا هر کس آن کالایی را به دست می‌آورد که به آن نیاز دارد. دهقان که گندم می‌فروشد، اگر به آن نیاز داشت نمی‌فروخت، پس گندم برای او ارزش ندارد و برای خریدار ارزش دارد. در مبادله خرید و فروش، ما می‌خواهیم چیزی را که به درد ما نمی‌خورد بدهیم و در عوض چیزی به دست آوریم که به دردمان می‌خورد. خلاصه اینکه بنا بر این نظریه، کالاها در دست مصرف کننده ارزش بیشتری دارند تا در دست تولید کننده.

در اینجا دو معنا و مفهوم کاملاً گوناگون به جای هم نشانده شده است: ارزش مصرف و ارزش مبادله و از آنجا که این دو ارزش متفاوت است و در یک کالا مجسم شده و نمی‌توان آن دو را از هم تفکیک کرد، همواره زمینه برای سوء تعبیر و به هم آمیختن آن دو وجود دارد.

وقتی می‌گوییم دهقانی که گندم می‌فروشد به ارزش آن نیاز ندارد باید از خود بپرسیم به کدام ارزش؟ به ارزش مصرف یا به ارزش مبادله‌ای آن؟ اگر بگوییم دهقان به ارزش مصرف گندمی که می‌فروشد نیاز ندارد در حالت

عادی و بازار عادی حرف درستی است.

البته در کشور ما این حالت عادی موجود نیست. چه بسا دهقانان بیچاره ما از شدت فقر حتی نان شب خود را هم می‌فروشند و گرسنگی می‌کشند. اما بحث ما در حالت عادی و در بازار عادی است. در آنجا مبنای مبادله این است که دهقان فروشنده گندم، به ارزش مصرف این گندم به عنوان ماده غذایی نیاز ندارد، ولی از اینجا نباید نتیجه گرفت که گندم برای او ارزش مبادله‌ای ندارد. گندمی که دهقان به بازار آورده حاصل زحمت یک ساله اوست. او برای عمل آوردن هر دانه این گندم جان کنده و عرق ریخته است او می‌خواهد در بازار حاصل زحمت خود را بدهد و به بهای آن نیازمندی‌های خود را خریداری کند. برای او این گندم به عنوان ارزش مبادله – بسیار بسیار هم ارزشمند است. او ارزش مبادله‌ای گندم را می‌فروشد یعنی زحمت خود را تحقق می‌بخشد تا نیاز خود را به کالای دیگر برطرف کند. طرفین مبادله از جهت کسب ارزش مصرف هر دو چیزی به دست می‌آورند که به آن نیاز دارند. اما از نظر ارزش مبادله جز برابری را نمی‌توانند مبادله کنند. در حالی که واسطه مبادله – چنان‌که می‌دانیم ارزش مبادله اضافی به دست آورده است – از کجا؟

سه. سومین نظریه که در زمان ما خیلی هم روی آن تأکید می‌شود، این است که واسطه‌ها و فروشنده‌ها مصرف‌کننده را می‌چاپند و لذا منبع اضافه ارزشی که به دست می‌آورند همانا اجحاف به مصرف‌کننده است.

تردیدی نیست که چنین اجحافی وجود دارد. در واقع هم در بازار کنونی سرمایه‌داری برای چاپیدن مصرف‌کنندگان مکانیسم اقتصادی بسیار بغرنجی پدید آمده است. سرمایه‌داران با ایجاد بازار انحصاری و استفاده از تورم و غیره، بخش قابل ملاحظه‌ای از دستمزد غیر عادلانه‌ای را هم که به کارگر داده‌اند از دستش می‌گیرند. کارمندان دولت را هم غارت می‌کنند. ما این مطلب را در بخش بازرگانی سرمایه‌داری کنونی بررسی خواهیم کرد.

اما پرسش ما را با توسل به مکانیسم غارتگرانه بازار کنونی نمی‌توان پاسخ داد. کسی که اجحاف را منشأ اضافه ارزش می‌داند قاعدتاً عقیده‌اش این است که در بازار عادی اصلاً اضافه ارزشی نیست و اگر به اصطلاح زیاده‌روی‌های سرمایه‌داران را چاره کنیم دیگر اضافه ارزشی نخواهد بود.

اما واقعیت چیست؟ واقعیت این است که غارتگری در به اصطلاح زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری نیست بلکه در ذات و ماهیت آن است. سرمایه‌داران در بازار عادی هم اضافه ارزش به دست می‌آورند. همین نظریه مربوط به اجحاف نسبت به مصرف‌کنندگان را از نزدیک بررسی کنیم تا مسأله روشن شود.

وقتی می‌گوییم در بازار سرمایه‌داری مصرف‌کننده را غارت می‌کنند منظور از مصرف‌کننده کیست؟

آیا مصرف‌کننده‌ای که خود تولیدکننده نباشد وجود دارد؟

در بازار سرمایه‌داری اولاً مصرف‌کنندگان به طور عمده خودشان تولیدکننده‌اند. بخش عمده‌ای از کالاهای

بازرگانی در میان خود سرمایه‌داران و برای مصرف مولد آن‌ها مبادله می‌شود و هرکدام از آن‌ها در یک سو مصرف‌کننده است و در سوی دیگر تولیدکننده و فروشنده. پیدایش اضافه‌ارزشی را که این بخش تجارت تصاحب می‌کند نمی‌توان با اجحاف سرمایه‌داران نسبت به هم توضیح داد. ثانیاً اگر تصور کنیم که مصرف‌کننده‌ای در بازار باشد که تولیدکننده نیست و فقط مصرف‌کننده است به او اجحاف می‌شود. در این صورت و در مورد این بخش از تجارت باید پرسید مصرف‌کننده‌ای که تولیدکننده نیست از کجا پول می‌آورد که خرید می‌کند؟ مثلاً کارمندان دولت را می‌توان مصرف‌کننده‌ای دانست که تولیدکننده نیستند - چه کارشان سودمند و لازم باشد و چه نباشد - به هر صورت تولیدکننده ارزش نیستند.

حال باید دید پولی که در دست کارمندان است از کجا می‌آید؟ پاسخ روشن است از بودجه دولت. بودجه دولت از کجا می‌آید؟ از مالیاتی که از تولیدکنندگان می‌گیرد و در کشور ما از درآمد نفت.

این فکر را که دنبال کنید خواهید دید که چاپیدن مصرف‌کننده هم در حساب نهایی و سرانجام بر می‌گردد به تولید. یعنی منشأ اضافه‌ارزشی که به واسطه می‌رسد اگر از غارت مصرف‌کننده هم باشد - بالاخره تولید است. از نفس گردش کالا و از نفس مصرف کالا اضافه‌ارزشی به دست نمی‌آید.

مصرف‌کننده‌ای که تولیدکننده نباشد ایجادکننده اضافه‌ارزش برای سرمایه‌داری نیست بلکه کانالی است که از طریق آن اضافه‌ارزش تولیدشده در بخش تولید به جیب سرمایه‌دار می‌ریزد. در کشور ما مصرف‌کننده یکی از کانال‌هایی است که درآمد نفت از آن طریق به صندوق غارتگران سرازیر می‌شود.

در نوشته‌های اسلامی روی اجحاف واسطه‌ها تأکید فراوان می‌شود اما متأسفانه اکثر این تأکیدها سرانجام به اینجا می‌رسد که گویا در اصل و نقش سرمایه‌داری اضافه‌ارزش و غارتگری نیست. بلکه مسأله مربوط به زیاده روی هاست که مبارزه با آن‌ها هم به عهده دستگاه قضایی است و نه مربوط به تحول مناسبات اقتصادی.

چهار. چهارمین نظریه‌ای که می‌کوشد به نوعی اضافه‌ارزش را به نفس مبادله و منبعث از آن معرفی کند نظریه زمان است. عده‌ای می‌گویند از آنجا که میان خرید و فروش فاصله‌ای وجود دارد و همین گذشت زمان عامل ایجاد اضافه‌ارزش و منشأ سود است.

در بازار امروزه ایران یک نوع چپاولگری وجود دارد که ناشی از فقر توده دهقانان خرده‌پاست. توده دهقان تولیدکننده بر اثر فقر مفرط مجبور می‌شود در سر خرمن محصول خود را به قیمت روز بفروشد و واسطه‌ها از این اجبار دهقانان سوء استفاده کرده، محصول آن‌ها را به قیمتی کمتر از ارزش آن می‌خرند و سپس در زمستان و بهار همین محصولات را چه بسا به خود همین دهقانان به چند برابر قیمت قرض می‌دهند. بدتر از فروش سر خرمن، سلف فروش است که آن هم رواج فراوان دارد. اما قاعدتاً این حالت‌ها مورد نظر هواداران نظریه زمان نیست. زیرا در اینجا منشأ اضافه‌ارزش که سرمایه‌دار به چنگ می‌آورد زمان نیست بلکه کار دهقان

زحمتکش است که بر اثر نیازمندی و فقر مجبور شده است محصول خود را به بهایی غیر از ارزش آن بفروشد. آنچه اینجا نقش ایفا می‌کند زمان نیست، اجبار ناشی از فقر است منشأ اضافه ارزش هم زمان نیست. کار دهقان است. پس پرسش به جای خود باقی است. اضافه ارزش جاری و عادی سرمایه‌دار از کجاست. همه که سلف خر نیستند؟

آیا زمان را می‌توان منشأ اضافه ارزش تصاحب شده توسط سرمایه‌دار دانست؟ پاسخ از نظر اقتصادی روشن است: گذشت زمان از ارزش کالاها می‌کاهد نه آن‌که چیزی به آن بیفزاید و اضافه ارزش ایجاد کند.

اگر زمان را در مدت‌های نسبتاً کوتاه در نظر بگیریم، کالاهای تولید شده که در انبارها حفظ می‌شود الزاماً مقداری تلفات دارد، یعنی از کل ارزش آن‌ها کاسته می‌شود. به علاوه، هزینه انبارداری غیرضروری که ارزش افزا نیست به کالا تحمیل می‌شود. یعنی قیمت را بالا می‌برد و بدون اینکه ارزش نویی پدید آمده باشد.

یکی از دلایلی که احتکار را نادرست و حرام می‌شمارند همین چیزهاست و اما اگر زمان را در درازمدت بگیریم بر اثر پیشرفت تولید و افزایش مداوم بارآوری کار، از ارزش هر واحد محصول در طول زمان کاسته می‌شود اگر کالایی را در انبار بگذارید و صحیح و سالم هم حفظ کنید پس از ده سال ارزش آن به مراتب کمتر از آن خواهد بود که قبلاً داشت. زیرا پیشرفت تولید و افزایش بارآوری کار مقدار کار اجتماعاً لازم برای هر کالایی را مدام پایین می‌آورد.

حتی در مورد کالاهایی نظیر گندم و برنج که ارزش مصرف آن‌ها به فرض حفظ شده باشد، از ارزش آن‌ها در طول زمان کاسته می‌شود بدین معنا که استفاده از ماشین‌آلات و شیوه‌های نوین کشاورزی بارآوری کار بالا می‌رود. اگر اوضاع و احوال طبیعی را مشابه بگیریم ارزش این محصولات رو به کاهش است هرچه رشد بارآوری بیشتر باشد.

از این‌ها گذشته، نظریه زمان خلاف منطق وجودی بخش تجارت است زیرا مدافعان تجارت وجود آن را برای تسهیل گردش کالاها یعنی کم کردن زمان گردش مفید می‌دانند. اگر زمان ارزش افزا باشد، باید طرفدار کندی گردش کالاها باشیم. در حالی که هرچه سرعت گردش کالاها کندتر یعنی حرکت و گردش سرمایه کندتر باشد، مقدار اضافه ارزش که تحقق می‌یابد کمتر خواهد شد. سرمایه در حال گردش است که می‌زاید نه سرمایه راکد. کالاهای انبارشده سرمایه زندانی است، سرمایه‌ای است که حالت سرمایه بودن خود را از دست داده و خصلت گنج به خود گرفته است.

متأسفانه نظریه زمان از طرف برخی از نویسندگان اسلامی پذیرفته شده است. مؤلفین کتاب درآمدی بر اقتصاد اسلامی که دفتر حوزه و دانشگاه منتشر کرده مدافع این نظریه‌اند و معتقدند که گویا «شرایط متغیر و مختلف اقتصادی موجب افزایش ارزش شیء می‌شود».

مثالی که می‌زنند مربوط به این است که میوه‌ای از فصلی که مطلوبیت زیادی ندارد به فصلی که مطلوبیت زیادتر دارد نگهداری شود.

روشن است که برادران عزیز اولاً قیمت را با ارزش اشتباه گرفته اند. همه محصولات کشاورزی - نه فقط فلان میوه مخصوص که به اصطلاح مطلوبیت دارد معمولاً یک بار در سال فصل درو و میوه چینی دارد و در تمام طول سال باید مصرف شود. لذا محصول کشاورزی را الزاماً باید انبار کرد. انبارداری محصول و حمل و نقل ضرور آن ادامه تولید است و به نسبت کاری که روی محصول الزاماً باید انجام شود طبعاً ارزش آفرین است. اما اگر کاری انجام نشود نفس گذشت زمان ارزش تولید نمی‌کند و چنان‌که گفتیم ارزش را از میان می‌برد.

عده دیگری از نویسندگان اسلامی در دفاع از نظریه زمان صریح تر و قاطع ترند و تا جایی پیش می‌روند که احتکار را هم ارزش آفرین می‌دانند. مثلاً آقای حسین مظاهری در کتاب مقایسه‌ای بین سیستم‌های اقتصادی که از طرف مؤسسه راه حق در قم با کاغذ و چاپ اعلی و با تیراژ سی هزار جلد چاپ شده می‌نویسند:

ارزش اضافی گاهی به مرور زمان برای کالاها به وجود می‌آید. مثلاً سرکه، دخیانیات، برنج و غیره. به شرط آن‌که مراقبت شوند مرور زمان بر مرغوبیت آن می‌افزاید و یا احتکار و نگهداری اجناس به جهت تغییر شرایط عرضه و تقاضا موجب اضافه ارزش می‌شود و یا از نظر عقلا و اغراض آنان مرور زمان در مورد اشیایی نظیر بناهای باستانی و اشیای عتیقه بر ارزش می‌افزاید و در همه این موارد قدمت و مدت ارزش اضافی ایجاد نمی‌کند و موجب می‌شود یا بر مطلوبیت ذاتی کالا افزوده شود و یا در عرضه و تقاضای آن تغییر ایجاد کند که آن را ارزشمندتر می‌سازد. این‌گونه ارزش اضافی هیچ ربطی به کار و کارگر ندارد.

در اینجا مسائل بسیار گوناگونی به هم آمیخته. نویسنده در اینجا ارزش مصرف و ارزش مبادله و قیمت و عرضه و تقاضا و غیره را به هم آمیخته که فرصت بررسی تفصیلی آن‌ها نیست. ضرورتی هم ندارد. ما این مسائل را در جلسه قبل [۱] بحث کردیم. با حداقل دقت می‌توان فهمید که زمان تغییری در ارزش نداده است و به طریق اولی احتکار هم چیز خوبی نیست و حرام است.

اما درباره کالاهایی نظیر سرکه و دخیانیات و غیره که شاید عامه‌پسند باشد کافی است یادآوری کنیم که تولید - به ویژه وقتی با طبیعت سر و کار دارد در زمان انجام می‌گیرد، ولی ارزش آن حاصل زمان نیست بلکه حاصل کاری است که طی زمان انجام می‌شود. لازم نیست دنبال مثال‌های عجیب و غریب مثل سرکه هفت‌ساله برویم. در تولید همه محصولات کشاورزی بشر مجبور است زمانی را برای اینکه طبیعت نقش خود را ایفا کند منظور دارد. تخم می‌پاشد و صبر می‌کند تا سبز شود منتظر است که میوه روی درخت برسد. پوست در دباغی مدتی را باید در آب آهک بخوابد و غیره. در اینجا زمان ارزش افزا نیست اگر نه تولیدکنندگان می‌بایست علاقه‌مند به افزایش زمان تولید باشند. در حالی که می‌دانیم که یکی از تلاش‌های بشر کم کردن زمان تولید است. بشر تا جایی که می‌تواند کوشش می‌کند که حتی پروسه‌های طبیعی سریع تر انجام شود. چرا که هرچه زمان تولید کمتر باشد سرعت گردش سرمایه بیشتر است. برگ توتون، برگ چای، کشمش و انواع این چیزها را

مدت‌هاست که با وسایل مصنوعی خشک می‌کنند. حتی رب گوجه فرنگی را دیگر امروز جلوی آفتاب پهن نمی‌کنند.

باری نگهداری کالاهایی مثل سرکه یا شراب، که کهنه‌اش بهتر است، اگر در حد معقول و ضرور باشد بخشی از تکمیل تولید است و ارزش افزایی آن به کار مربوط است نه زمان.

برخی از نویسندگان اسلامی مسأله نقش زمان در ارزش افزایی را در رابطه با اجاره مستغلات مطرح کرده‌اند تا حلال بودن کرایه عادلانه را ثابت کنند. ولی روشن است که ارزش مستغلات در طول زمان کم می‌شود. هر ساختمانی عمر معینی دارد و هرچه از عمرش بگذرد ارزشش کم می‌شود مگر اینکه روی زمین بورس بازی باشد که خارج از بحث ماست.

موضوع اجاره دادن مستغلات و چگونگی آن را در جای دیگری بحث خواهیم کرد اینجا فقط یادآوری می‌کنیم که حتی در کشورهای سوسیالیستی هم اجاره دادن منزل در حدود معینی آزاد است. ضرورت و سودمندی آن هم با دلایل اجتماعی اثبات می‌شود نه الزاماً با دلایل اقتصادی.

پنج. پنجمین نظریه درباره پیدایش اضافه ارزش، نظریه پذیرش خطر یا ریسک است که بسیار محبوب سرمایه‌داران است. مخترع این نظریه اقتصاددانان عامی‌گرای مدافع سرمایه هستند و آن را در دانشگاه‌های کشورهای سرمایه‌داری و از جمله در دانشگاه‌های ایران با لذت تمام تدریس می‌کنند. موافق این نظریه، اضافه ارزش یا سود سرمایه پاداشی است که سرمایه‌دار در مقابل پذیرش خطر حقاً شایسته دریافت آن است. ایشان می‌گویند وقتی سرمایه‌دار سرمایه خود را به کار می‌اندازد، خود را با خطر مواجه می‌کند. ممکن است در این معامله ضرر کند و هستی خود را از دست بدهد. همین‌قدر که او ریسک کرده، باید به این قهرمان پاداش تعلق گیرد وگرنه حاضر به انجام این ریسک نخواهد شد. باید گفت که مبتکرین این نظریه موضوع بحث را به طور کلی عوض کرده‌اند. مسأله‌ای که باید حل کرد این نیست که آیا سرمایه‌دار شایسته دریافت سود هست یا نه. به این سؤال به جای خود پاسخ شایسته خواهیم داد. مسأله این است که این به اصطلاح پاداش که سرمایه‌دار برای خود قائل می‌شود و تصاحب می‌کند، از کجا به دست آمده است؟ ریسک یا خطر کردن که ارزش افزا نیست و حتی خود مخترعین این نظریه هم در بحث ارزش و منشأ آن ریسک را با ارزش کالا مربوط نکرده‌اند.

آقای هاشمی رفسنجانی ضمن یادآوری اینکه برخی فقها نظریه ریسک را پذیرفته‌اند، آن را رد می‌کند و آیت‌الله شهید محمد باقر صدر نیز این نظریه را نادرست می‌داند.

پس سؤال اصلی به جای خود باقی می‌ماند! منشأ اضافه ارزش کجاست؟ این پرسش در سرمایه ربایی عریان‌تر از سرمایه تجاری مطرح می‌شود. در تجارت لاقط برخی ظواهر وجود داشت که ممکن بود القای شبهه کند و نفس مبادله را ادامه تولید تلقی کرده ارزش افزا نشان دهد. اما در سرمایه ربایی همین ظواهر هم

وجود ندارد. در سرمایه تجاری لااقل خرید و فروش وجود داشت و فرمول تجارت به صورت پول - کالا - پول نوشته می‌شد. در سرمایه ربایی حتی همین معامله هم نیست و فرمول ربایی عبارت است از پول ۱ < پول ۲ که پول ۳ < پول ۱ است. این نوع معامله دادن مبلغی پول و گرفتن مبلغ بیشتر پول بحق بسیار نکوهیده است. رباخوار در همه جوامع بشری از هزاران سال پیش تاکنون همواره مورد نفرت و لعنت بوده و رباخواری در ادیان الهی بحق حرام شناخته شده است.

گفتیم که ربا پرسش اصلی ما را عریان تر مطرح می کند و آن اینکه این مبلغ اضافی یعنی تفاوتی که میان پول ۲ و پول ۱ که آن را فرع یا بهره پول می‌گویند. از کجا آمده است؟ منشأ آن کجاست؟

اگر بتوانیم به این پرسش پاسخ علمی بدهیم ماهیت سرمایه را شناخته‌ایم و پاسخ ما فقط زمانی واقعاً علمی و دقیق خواهد بود که بر مبنای قوانین ذاتی مبادله کالایی توضیح داده شود. نباید مسأله اصلی تولید اضافه ارزش در جامعه سرمایه‌داری را با حالت های فرعی و لحظات غیرعادی مربوط کرد. باید مبنا را بر این گذاشت که مبادله بین کالاهای با ارزش برابر انجام می‌گیرد و سرمایه‌دار کالاهای را برابر ارزش آنها می‌خرد و برابر ارزش آنها می‌فروشد و بر این مبنا توضیح داد که چگونه ممکن است در مبادله ارزش‌های برابر اضافه ارزش پدید آید.

۱. یادداشت پیش‌تاز: تدلیس ماشطه اصطلاحی فقهی به معنای حيله‌گری آرایشگر (ماشطه) است که در آن آرایشگر با استفاده از ترفندها و مواد آرایشی، عیوب ظاهری زنی که قصد ازدواج دارد را می‌پوشاند یا زیبایی‌های غیرواقعی ایجاد می‌کند تا او را زیباتر از آنچه هست نشان دهد. به طور عام، «تدلیس» در اصطلاح فقهی و حقوقی، به معنای کتمان کردن و پوشاندن عیب کالا است که موجب فریب طرف معامله شود.

۲. اقتصاد، ص ۱۵.

۳. درآمدی بر اقتصاد اسلامی، صص ۲۰۶ و ۰۹۳.

۴. کاپیتال، ج ۱، ص ۹۰.

۵. کاپیتال، ج ۱، ص ۹۹.

۶. اقتصاد ما، ج ۱، ص ۲۷.

۷. همان.

۸. همان، ص ۲۸.

۹. همان، ص ۳۱.

۱۰. کاپیتال، ج ۱، ص ۶۲ ا.

۱۱. ص ۵۱ ۴.

۱۲. ص ۵۲ ۴.

پیوندها

[۱] بخش قبل

<https://pishtaz.net/%D8%A7%D9%82%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%AF/%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%B1%DB%8C%20%D8%A7%D8%B1%D8%B2%D8%B4/>